

بسم الله الرحمن الرحيم

اینجا ایران است

شلیک به افکار مسئولین

نوشته‌ی سید محمد سعادت

سرشناسه	:	سعادت، سیدمحمد، ۱۳۳۹ -
عنوان و نام پدیدآور	:	اینجا ایران است : شلیک به افکار مسئولین/نوشته‌ی سیدمحمد سعادت.
مشخصات نشر	:	شیراز: فرهنگستان ادب، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	:	۵۶ ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۲۲-۹۵۲۳۹-۳-۳
وضعیت فهرست نویسی	:	فیفا
عنوان دیگر	:	شلیک به افکار مسئولین.
موضوع	:	داستان‌های یادداشت‌گونه
موضوع	:	Diary fiction
موضوع	:	مدینه فاضله-- ایران-- داستان
موضوع	:	Utopias -- Iran-- Fiction
رده بندی کنگره	:	۱۳۹۷ الف۹/ع۱۸/PIR۸۳۴۸
رده بندی دیویی	:	۸۴۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۵۵۰۶۲۶۳



شهرک رضوان کوچه ۵ آخر کوچه سمت چپ کدپستی: ۷۱۷۹۶۵۳۵۴۹
شماره تلفن: ۰۹۱۷۰۸۸۳۳۹۳-

□□□

اینجا ایران است

شلیک به افکار مسئولین

سید محمد سعادت

□□□

نوبت و سال چاپ: اول ۱۳۹۷ / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۲۳۹-۳-۳

□□□

طرح جلد و ویراستار: فاطمه امیری شیرازی / صفحه‌آرا: اطلس دهقانی
تایپ: مرجان کاظمی‌پور/ چاپ و صحافی: مجتمع صنعتی چاپ دنیا
قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

□□□

ارتباط با نویسنده:
ir.shiraz۱۴۰۰@gmail.com
۰۹۳۷۰۱۹۱۵۶۸

□□□

حق چاپ محفوظ است
صمیمانه از نظرات، انتقادات و پیشنهادهای شما استقبال خواهیم کرد.



تقدیم به:

به همه‌ی خدمت‌گزاران و دوست‌داران پیشرفت و سازندگی کشور
عزیزمان ایران
و به همه‌ی آنان که با تلاش صادقانه و پشت‌کار خود، ثابت کرده‌اند
که "ما می‌توانیم".



فهرست مطالب

عنوان	صفحه
شرایط لازم برای افرادی که به عنوان توریست قصد سفر به شهر را دارند	۱۲
نام گذاری شهر	۲۰
افراد مجاز برای ورود و تردد به شهر	۲۰
شرایط لازم برای ساکن شدن	۲۱
شرایط لازم برای کسانی که قصد ملاقات با آشنایان خود را دارند	۲۱
امنیت شهر	۲۲
پول و سرمایه	۲۴
شرایط برگزاری مناقصه و مزایده	۲۴
تردد و حمل و نقل	۲۵
انرژی مصرفی شهر	۲۷
مدیریت شهر و قوانین و مقررات	۲۸
معماری و ساختمان سازی	۳۰
بهداشت و درمان	۳۴
اشتغال، تولید و کار آفرینی	۳۵
تجارت و مقابله با قاچاق	۳۶
بانک ، درآمدها و مقابله با پولشویی و فرار مالیاتی	۳۷
آموزش و پرورش	۴۳

۴۴	ارتباطات
۴۵	خطوط هوایی و فرودگاه
۴۶	برخی مقررات دیگر و محدودیت‌ها و مقدورات
۴۹	اخذ مالیات
۴۹	قیمت کالا و خدمات
۵۰	برنامه‌های صدا و سیما
۵۴	انتخاب نام کتاب

صدای زنگ ساعت همراه با صدای ناگهانی غرش رعدوبرق مرا از خواب بیدار کرد. برای چند لحظه به سقف اطاق که هر چند ثانیه یک برق از آسمان آن را روشن می کرد، خیره شدم. به سختی خودم را از رختخواب کندم و تلوتلوخوران به طرف پنجره رفتم پرده را کنار زدم دانه های درشت باران با شتاب به شیشه های پنجره برخورد می کردند و فرو می ریختند. چند لحظه ای بیرون را تماشا کردم، به جز چراغ های چند آپارتمان که در تاریکی و شدت باران سوسو می زد چیز دیگری دیده نمی شد اما دل کندن از همین تاریکی هم، به خاطر بارش زیبای باران، سخت بود، چرا که تلفیق تاریکی با بارش باران، فضا را رویایی کرده بود.

آماده ی گرفتن وضو برای نماز صبح شدم. بعد از وضو، رفتم سجاده را از روی طاقچه بردارم که چشم ام به عکس پدر و مادرم افتاد که با نگاه مهربان مرا نگاه می کردند.

با خودم گفتم خدایا چقدر دلم برایشان تنگ شده! یاد آخرین حرف های پدرم افتادم: پسرم هر کاری که صلاح می دانی برای موفقیت خود و جامعه انجام بده، اما تنها خواهسته ی من این است که در همه ی کارهایت، خدا را فراموش نکنی! یک دفعه تمام افکارم غرق کارهایی شد که دیروز ناتمام مانده بود و امروز باید انجام بدهم.

بعد از صرف صبحانه و پوشیدن لباس، به پارکینگ منزل رفتم تا به محل کارم بروم. سوار ماشین شدم، استارت زدم اما روشن نشد، چند دقیقه باهاش ور رفتم اما مثل اینکه نمی‌خواست در این روز بارانی من را همراهی کند. از اینکه ماشین با من یار نبود ناراحت شدم، لیکن هوای لطیف بارانی مانع از این شد که عصبانی شوم. چترم را باز کردم و پیاده به سمت خیابان، به راه افتادم، تا با استفاده از وسیله‌ی عمومی به محل کارم بروم.

پیاده‌روی در مسیر کوچه تا خیابان، فرصتی بود تا مردمی که همه‌روزه و به صورت پیاده مسیر کوچه را طی می‌کردند، نظاره‌گر باشم. عده‌ای شاد و سرحال، تعدادی بی‌خیال و اندکی هم غمگین به‌نظر می‌رسیدند. این‌ها همه ساکنین کوچه ما بودند که همه‌روزه به دنبال کار و زندگی خود می‌رفتند اما چون من سوار بر خودرو بودم، هرگز به آن‌ها توجهی نمی‌کردم!

به خیابان رسیدم و منتظر تاکسی! چندین تاکسی را صدا زدم ولی هیچ کدام من را سوار نکردند تا اینکه مجبور شدم پیشنهاد کرایه سه‌برابری را بدهم و همین پیشنهاد هم بود که گره‌گشای کار شد و یک تاکسی که دو مسافر دیگر هم داشت ترمز کرد و سوار شدم. سلامی کردم و خطاب به راننده گفتم: "چرا تاکسی‌ها حاضر هستند خالی بروند اما توی این باران مسافر سوار نکنند؟" راننده تاکسی با حالتی داش‌مشتی مآبانه پاسخ داد: "وقتی باران می‌آید، وجدان برخی رانندگان تاکسی هم آب می‌برد!" این پاسخ آن چنان با معنا و مفهوم بود که سکوت مطلق کردم. بعد از چند لحظه ادامه‌ی مسیر، یکی از مسافرها که فردی میان‌سال بود و نگاهش به سمت بیرون و غرق در تماشای باران بود با حالتی حق به جانب اظهار داشت: "کشورهای اروپائی فرهنگ دارند ما هم فرهنگ داریم!! آنها در کمک به هم‌نوعان خود، از ما خیلی جلوتر هستند! امکان ندارد که راننده‌ی تاکسی در آن کشورها، راضی

شود مردم در باران بمانند و به خاطر پول کم، مسافر را سوار نکنند!" فردی که در قسمت جلو تاکسی نشسته بود پاسخ ایشان را این گونه داد: "من سال‌ها است که به کشورهای مختلف دنیا سفر دارم، این گونه هم که شما می‌گویید نیست! هیچ فرهنگی غنی‌تر از فرهنگ ایرانی نیست. در نوع دوستی و احترام به هم‌نوع و ده‌ها مورد دیگر، مردم هیچ کشوری به پای مردم ما نمی‌رسند. شما اگر یک سفر به شهر سِمس خودمان داشته باشید خواهید دید که با نبود پلیس و دادگاه و زندان، چه امنیت پایداری در آنجا وجود دارد! هیچ‌گونه سرقت و عمل خلافی از کسی سر نمی‌زند. همه‌ی مردم شاد شاد هستند، در آن‌جا عدالت در حد اعلا وجود دارد، همه‌ی ساکنین شهر از یک زندگی عالی برخوردارند، بسیاری از خدمات به‌صورت عادلانه و کاملاً رایگان در اختیار مردم است. همه دنبال کار و تلاش هستند. هیچ خودرویی در آن‌جا تردد ندارد و..."

این آقای مسافر هم چنان مشغول تعریف از ویژگی‌های شگفت‌انگیز شهر سِمس بود که تاکسی به مقصد من رسید و باید پیاده می‌شدم.

چون با شنیدن آن همه عجایب و زیبایی، مشتاق سفر به شهر مورد نظر شدم. سراغ آدرس را گرفتم که فقط موفق به گرفتن آدرس ناقص شدم. از تاکسی پیاده شدم و به محل کارم رفتم، اما هم‌چنان، مشتاق دیدن این شهر بودم. چند روزی مشغول تحقیق پیرامون شهر سِمس شدم و بعد از اینکه اطلاعات کافی پیرامون آن شهر به دست آوردم، تصمیم گرفتم یک سفر به آنجا داشته باشم. البته تردد به این شهر دارای شرایطی بود که باعث می‌شد هرکسی نتواند به آنجا مسافرت کند.

شرایط لازم برای افرادی که به عنوان توریست قصد سفر به شهر را دارند

الف) واریز مبلغ ریالی معادل پنج گرم طلا برای هر نفر در هر روز.
 ب) تمامی امکانات اعم از خوراک، سکونت، وسیله‌ی نقل و انتقال (عمومی) کاملاً رایگان است.

ج) سقف حضور هر توریست برای حضور در شهر ده روز است.

د) رعایت اجباری تمام قوانین و مقررات.

این‌ها موارد کلی برای سفر به شهر سِمس بود که در تحقیقات اولیه به دست آوردم. و بر همین اساس من تصمیم گرفتم به عنوان توریست به این شهر بروم. کارهای مقدماتی سفر را انجام دادم و معادل ریالی ۵۰ گرم طلا برای اقامت ده روز، به حساب موردنظر واریز کردم. روز موعود فرا رسید و عازم سفر شدم. عصر روز چهارم خرداد حرکت کردم و صبح روز بعد در پانزده کیلومتری شهر سِمس از خودرو پیاده شدم و وارد قسمت مرزی شهر که یک ساختمان بسیار زیبا، که هر دو طرف آن را تا کیلومترها دیوار بتونی با نمایی بسیار زیبا و جذاب قرار گرفته بود و هیچ روزنه‌ای برای ورود به شهر نداشت، شدم. ورودی این ساختمان شباهت زیادی به پایانه‌های مرزی کشورها داشت، با این تفاوت که ورودی این شهر دارای قوانین و مقررات بسیار سخت‌گیرانه‌ای بود که عبور و تردد غیرمجاز به شهر را کاملاً غیرممکن کرده بود.

طبق این مقررات سخت‌گیرانه و منحصر به فرد، هیچ‌کسی برای عبور از دروازه‌ی شهر حق همراه داشتن هیچ چیزی را نداشت و من هم به منظور تبعیت از این مقررات، هیچ چیزی همراه خود نداشتم حتی یک مسواک!

چرا که تمامی امکانات موردنیاز به صورت رایگان در اختیار قرار می گرفت. با وجود این که کارمندان حاضر در این ساختمان وظایف خود را با سرعت، دقت و احترام و تکریم ارباب رجوع انجام می دادند، اما حدود چهار ساعت برای تشریفات عبور و انجام کارهایی به شرح زیر طول کشید:

- معاینه ی پزشکی و آزمایش های کامل، (چکاپ) برای اطمینان از سلامت جسمانی و روحی.
- اخذ پول های نقد و کارت های شناسائی و کیف دستی که به همراه داشتیم.
- وصل کردن یک کیت سبک وزن که اندازه ی ظاهری آن مقداری از یک ساعت معمولی مچی بزرگتر بود روی دست چپ .
- و در نهایت یک جلسه ی توجیهی دو ساعته در رابطه با قوانین و مقررات.

البته توضیحاتی هم پیرامون کیت مذکور، به شرح زیر ارائه دادند:

- ✓ این کیت سمس نام دارد و نام آن برگرفته از نام شهر، که آن هم برگرفته از نام طراح و بانی شهر است می باشد.
- ✓ در این کیت تعریف می شود که فرد در چه محدوده هایی مجاز به تردد می باشد و چنان چه از محدوده ی تعریف شده خارج شد، کیت شروع به فشار آوردن به دست فرد می کند و این فشار لحظه به لحظه بیشتر می شود تا جایی که فشار وارد شده به دست قابل تحمل نبوده و باید فرد موردنظر ظرف سه دقیقه به محل مجاز خود برگردد.
- ✓ این کیت تمام کارهای نظارتی و انتظامی یک پلیس و دادگاه را انجام می دهد. محل های تردد را ثبت و به سرور اصلی انتقال می دهد، از تردد فرد به محل های غیرمجاز جلوگیری می کند.

✓ بعد از پایان یافتن مجوز تردد در شهر، کیت اخطار لازم را به فرد می دهد و سپس بعد از ده دقیقه شروع به وارد کردن فشار به دست فرد کرده و سپس شروع به کشیدن آژیر می کند.

✓ چنانچه فرد نسبت به فشارهای وارده بی توجهی کند، فشار آن چنان زیاد خواهد شد که باعث بی هوشی فرد می شود.

✓ کیت یک سری کارآیی های دیگر نیز دارد که در جای خودش در رابطه با آن توضیح داده می شود.

بعد از مراحل فوق، از درب پشتی ساختمان خارج و بالای تاج یک سد مملو از آب قرار گرفتیم، اطراف سد را تا فاصله ی نسبتاً زیادی، انواع درخت های میوه و نهال های زیبا کاشته بودند و همین امر باعث تراوت هوا و زیبایی بیش از حد منطقه شده بود.

از روی تاج سد، به صورت پیاده به آن سوی تاج رفتیم و در آن جا سوار قطار برقی شدیم و به سمت شهر سمس حرکت کردیم. بعد از پیمودن پانزده دقیقه مسیر، به شهر رسیدیم و از قطار پیاده شدیم و به همراه یک راهنما وارد شهر شدیم.

وقتی وارد شهر شدم و در مقابل آن همه زیبایی قرار گرفتم به یاد حرف های همان مسافر تاکسی افتادم که می گفت: "هرچند که نام شهر سمس است اما همه ی افرادی که به این شهر سفر داشته اند آن را به عنوان بهشت روی زمین یاد کرده اند."

هیچ ماشین و موتوری در شهر نبود. مردم با آرامش کامل، در خیابان های سرسبز شهر در حال تردد بودند. تمام ساختمان ها به یک اندازه و شکلی خاص ساخته شده بود و طبقات زیرین (هم کف) ساختمان ها دارای سالن های